

با کدام اسلوب، می توان به "حقیقت" دست یافت؟

برای یافتن حقیقت هر پدیده‌ای چاره‌ای جز پایبندی به اسلوب علمی شناخت نیست. بنابراین، شناخت هرچه دقیق‌تر حقیقت آنچه در میهن ما، به عنوان جنبش مردم جریان دارد، جز با تکیه بر اسلوب علمی شناخت ممکن نیست. مرور مطبوعات داخل و خارج از کشور، حکایت از تلاش و کوششی برای رسیدن و یافتن حقیقت به چشم می‌خورد، که چون متکی به اسلوب علمی شناخت نیست، اغلب با نوسانات و اغواچاهانی همراه است. البته این نشریات و نظریه پردازان نیز اسلوبی را برای شناخت مطرح می‌کنند، اما نوسانات و نادقیقی‌های مندرج در این نظرات، خود بهترین گواه در ناکارآمد بودن اسلوب هاست.

بسیاری از برداشته‌ها، نه تنها عنایت لازم را به اصول علمی ندارند [۱]، بلکه عمدتاً متکی به اسلوب‌هایی هستند که در دانشگاه‌های کشورهای سرمایه داری تدریس می‌شوند. اسلوب‌هایی که علیرغم ظاهر علمی آنها، اغلب گمراه کننده‌اند و شناخت را مخدوش می‌کنند. بر مبنای همین اسلوب‌ها جامعه نه بر اساس طبقات، بلکه بر مبنای گروه‌های اجتماعی تقسیم می‌شوند. بدین ترتیب، به قول زنده یاد "احسان طبری" در فصل "حقیقت و یافت حقیقت" (یادداشت‌ها و نوشته‌های فلسفی و اجتماعی)، «میدان سفسطه و مغلطه و احتجاج که ظاهری منطقی دارد، وسیع است.»

اسلوب علمی «یافت حقیقت» و پایبندی به آن در بررسی و تحلیل اوضاع جاری در ایران - درک جنبش توده‌ای، برآورد نیروهای شرکت کننده، مخالفان جنبش و پایگاه طبقاتی همه آنان -، شرط عمده تعیین استراتژی و تاکتیک برای نیروهای چپ و انقلابی است. این اصلی است که حزب توده ایران پیوسته به آن پایبند باقی مانده است و با همین اصول به تحلیل انقلاب ایران دست یافت و "تبرّد که بر که" را از فردای پیروزی انقلاب، بعنوان صحنه بزرگترین کشمکش‌های آینده اعلام داشت. البته این بدان معنی نیست، که هیچ افت و خیز و یا بی دقتی در پراتیک روی نداده است، اما بحث بر سر آنست که اشتباه در پراتیک، هرگز به معنای نادرست بودن اسلوب علمی و ضرورت پایبندی به آن نیست. همانطور که اتخاذ سیاست متکی به اسلوب علمی، بطور خود بخود و بلافاصله با پیروزی نیروی نو برکهن همراه نیست. پیروزی و یا شکست در لحظه، پیوسته به تناسب نیروها در لحظه تاریخی بستگی دارد. و این درحالی است، که غلبه نو بر کهن در طول زمان پیوسته با تحکیم روزافزون مواضع نو و با برهم خوردن «تعادل‌ها و سازش‌ها» (طبری) میسر می‌گردد [*].

حقیقت چیست؟

احسان طبری در همان نوشته خود، که در بالا ذکر شد، «حقیقت را یک آتریپوت اندیشه انسانی» تعریف می‌کند، که «در مقابل دروغ قرار دارد. دروغ یک ساخت ذهنی است، نه یک انعکاس عینیت خارجی در ذهن.» اما این عینیت خارج از ذهن، پدیده‌ای ساده و بسیط نیست. بغرنج نیز هست و برای شناخت آن باید بتوان آنرا رده بندی کرد، تا بتوان ساختار و عملکردهای آنرا بازشناخت. تنها بر این پایه می‌توان استراتژی و تاکتیک نیروی نو را تعیین کرد. اما کدام دسته و رده بندی در عینیت خارج از ذهن، و بطور مشخص در جامعه انسانی، نقش محوری را دارد؟ برای پاسخ به این پرسش باید دید کدام ویژگی جامعه انسانی و کدام عمل انسان، عمده و تعیین کننده است.

بلون تردید عمده ترین عمل موجود زنده، تغذیه بمنظور ادامه حیات است. مارکسیسم، تفاوت بین انسان و حیوان را نهایتاً در آن می‌داند، که انسان برای تامین تغذیه خود، برخلاف حیوان که مواد غذایی را جستجو می‌کند، به تولید مواد مورد نیاز خود می‌پردازد. در روند تولید، انسان، به مناسبات تولیدی در جامعه تن می‌دهد. مناسباتی که در مرحله‌ای از تکامل تاریخی جامعه انسانی، جامعه را به طبقات تقسیم می‌کند: مالکان ابزار تولید و زمین، و انسان‌هایی که برای برطرف ساختن نیازهای خود، چیزی جز نیروی کار خود برای عرضه ندارند.

بانیان سوسیالیسم علمی، از ۱۵۰ سال پیش، در "مانیفست حزب کمونیست"، محور شناخت جامعه طبقاتی را، جایگاه، نقش و در تحلیل نهایی منافع طبقاتی دو گروه بزرگ اجتماعی، دانسته و ارزیابی ماتریالیستی-تاریخی خود را از جامعه بشری بر این پایه استوار ساخته‌اند.

می‌توان انواع دیگر تقسیمات را در پدیده‌های اجتماعی ارایه داد، که بکار توضیح این یا آن جوانب فرعی و گذرای می‌آیند، اما نمی‌توان مدعی برخوردی واقع بینانه به حقیقت شد، بدون آنکه جای تقسیمات و رده بندی‌های خود را نسبت به محور اصلی، یعنی محور طبقاتی تقسیم جامعه، روشن کرد.

برای مثال می‌توان به مقالات بسیاری در هفته‌های اخیر، در نشریات داخل و خارج از کشور اشاره کرد، که می‌کوشند برای خوانندگان خود ضرورت دفاع از "دولت خاتمی" و "جامعه مدنی" مورد نظر او را، در برابر یورش بخش دیگری از دستگاه حاکمیت توضیح دهند. توضیحاتی که با نظرات گذشته برخی از آنها تفاوت اساسی نیز دارد. همین نشریات، علیرغم تغییر دیدی که نسبت به اوضاع کنونی ایران یافته‌اند، همچنان از برشماری ماهیت طبقاتی حاکمیت در «جامعه مدنی»، طفره می‌روند و یا این نوع تقسیم بندی را ضروری نمی‌دانند! حتی هنگام برگزینی مثال‌هایی که از کشورهای اروپایی و نظام پارلمانی می‌زنند نیز، این اصل و اسلوب اساسی شناخت را به فراموشی می‌سپارند.

در مورد ایران واقعیت آنست، که در ایران امروز دو دولت در قالب یک حاکمیت بر سر کارند. یکی با امکانات اداری و انتظامی و قانونی کمتر، دیگری با امکانات سرکوبگرانه و بوروکراتیک و مالی بیشتر. صرفنظر از آنکه این دو از منافع کدام اقشار و طبقات دفاع می‌کنند، دفاع از یکی علیه دیگری، چیزی جز پذیرش نقش خود برای شرکت در نبرد طبقاتی موجود در جامعه نیست.

به این سه نمونه توجه کنیم:

اول- در مقاله «منظره‌ای که سرعت دگرگون می‌شود» («کیهان لندن» شماره ۷۰۹)، نویسندگان پس از اعتراف به نادرستی اعتقاد به برداشت غیرطبقاتی وجود «کاست روحانیت»، که خود سال‌ها مبلغ آن بوده است [۲]، خواستار دفاع از "محمد خاتمی" می‌شود و می‌نویسد: «کدام انسان آزاداندیشی هست که نپذیرد، محمد خاتمی که ردا و دستار دارد، به او بسیار نزدیکتر است، تا حبیب‌اله عسگر اولادی که ردا و دستار ندارد؟» نویسندگان کیهان لندن نه اعتقاد دارد و نه طرفدار شناخت سبزی اجتناب ناپذیر طبقاتی است، اما هنگام نزدیکی به واقعیت، به این بخش از واقعیت "نبرد که بر که"، حتی با انگیزه تفاوت فرهنگی آن دو، به غلط بودن تقسیم جامعه به "کاست روحانیت"، در برابر طبقات اجتماعی اعتراف می‌کند. اما از آنجا که متکی به اسلوب علمی به این حقیقت دست نیافته است، این شناخت به یک سیاست ختم نمی‌شود و در همین سطح باقی می‌ماند. همین است که با اولین حادثه ورودیاد تازه، این شناخت بار دیگر می‌تواند جای خود را به همان ارزیابی‌های گذشته بدهد.

دوم- کوشش برای جلب مدافعان بیشتری برای سیاست دفاع از "محمد خاتمی و دولت او"، در بحث مربوط به "ساختار قدرت سیاسی در کشور"، در "کار" شماره ۱۸۲ (۶ خرداد ۱۳۷۷) نیز، از جمله می‌خوانیم «نیروهای که حکومتی دمکراتیک در شکل جمهوری را طلب می‌کنند» به ضرورت «تجدید نظر... در ارزیابی‌های خود» باید متقاعد گردند. نویسندگان و مبلغ این نظر نیز با پرهیز از پایبندی به اسلوب علمی شناخت پدیده‌های اجتماعی به استقبال این نظرات جدید می‌روند. تقسیم بندی ارایه شده با ستون‌های عمودی بین ساختار "ولایت"، "دولت" و "مردم" برای نشان دادن تقسیماتی در جامعه کنونی ایران، تنها این نکته را نشان می‌دهد، که بخش‌هایی از حاکمیت طبقاتی (دولت) از دسترس اقشاری از حاکمیت خارج شده است، و "نبرد که بر که" بر سر تغییر بیشتر آن جریان دارد. جداسازی عامدانه ستون‌های عمودی ترسیم شده در نمودار چاپ شده در مقاله، بمنظور نشان دادن شرایط مشخص تقسیم قدرت در روند "نبرد که بر که" در جامعه در حال تحول (درفمیستی-تدریجی، انقلابی؟) در ایران امروز، البته به معنای فقدان رابطه‌های افقی بین این ستون‌ها در یک حاکمیت یک دست و در دوران سکون و ثبات نسبی جامعه نیست. اولین نگاه به رابطه ستون‌های عمودی در همین نوشته برای دوران قبل از انقلاب بهمن ۵۷، یعنی بین مقوله "سلطنت" و "دولت شاهنشاهی" در دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد، اختلاط ستون‌های عمودی عامدانه ترسیم شده و ریشه‌های منافع طبقاتی مشترک بین آنها را در این دوران برملا می‌سازد؛

سوم- در داخل کشور هم این امر مشهود است. بعنوان مثال، در مقاله «جامعه مدنی و دولت حقوقی» در نشریه "جامعه سالم" نویسندگان می‌کوشد وجه قانونمندی حیات جامعه را به کمک "کتاب قانون جامعه بورژوازی - مدنی" - "Bürgerliches Gesetzbuch" آلمان برشمرد و رابطه این وجه را با وجه سیاسی دولت، که به معنای: «دولت به عنوان نهاد سیاسی فرماندهی و سلطه‌گری...» است، توضیح دهد. (بقیه در ص ۲۵)

(بقیه با کدام اسلوب از ص ۳۲)

در این کتاب، امکانات، مرزها و محدودیت‌های قانونی عام برای روابط مدنی، حتی برای رابطه دولت با شهروندها و همچنین دستگاه قانونگذاری و بطریق اولی قوه مقننه تعیین شده است. به عبارت دیگر این نکته درست است، که در "جامعه مدنی" «اعمال قدرت تابع اصل قانونیت» است، اما این قانونمندی نفی کننده اصل مرکزی جامعه بورژوازی نیست، که در آن "مالکیت خصوصی" مقدس است. بر این پایه، هم وجه مدنیت و پایبند به قانون و هم وجه سیاسی حاکمیت تنظیم شده است.

نی می‌توان چنین تقسیمات و دسته بندی‌ها، که «ظاهری منطقی» نیز دارند، را وسیله واقع بینانه‌ای برای تعیین استراتژی و اتخاذ تاکتیک‌های مناسب برای پراتیک و نبرد اجتماعی نیروی چپ دانست. این استدلال که ضربات وارد آمده به جنبش انقلابی چپ در جهان، شیوه‌ها و اسلوب‌های دیگری را برای تجهیز و به حرکت درآوردن نیروهای اجتماعی ضروری می‌سازد و چنین اسلوب‌هایی را توجیه می‌کند، قابل پذیرش نیست، زیرا این شیوه‌ها نهایتاً محتوای کوشش جریان‌های پوزیتیویست مدافع سرمایه داری را تشکیل می‌دهند، که به "آتم‌یزاسیون" جامعه، و قرار دادن آندیویدیوم و فرد و انسان مجرد و انتزاعی، خارج از روابط طبقاتی ساختار جامعه، می‌انجامد.

سازماندهی انسان مجرد و انتزاعی را می‌توان البته در انواع گروه‌ها عملی ساخت، از گروه دفاع از حیوانات تا گروه‌های متفاوت تولید کنندگان، از گروه سرخوردگان بیکار، در برابر جوانان و مسن‌ترها و...، یا زنان خانه‌دار در برابر زنان شاغل، زنان طرفدار حجاب و یا مخالف آن و... البته می‌توان با چنین سازماندهی انسان مجرد و انتزاعی، او را به مبارزه برای خواست‌های کوچک partikular خود نیز جلب کرد، بدون آنکه بتوان از این طریق ساختار طبقاتی جامعه را تغییر داد. همین القانات را در جمهوری اسلامی نیز شاهدیم. مثلاً بجای تبلیغ مبارزه با حاکمیت سرمایه تجاری و زمین‌دازان بزرگ در ایران، مردم را به مسلمان سنتی و غیر سنتی، اصول‌گرا و غیر اصول‌گرا، چادری و غیر چادری‌ها و انواع گروه‌ها تقسیم می‌کنند تا وجه مشترک خویش را فراموش کرده و بجای آنکه درکنار هم قرار گیرند، در برابر هم قرار گیرند. در همین راستا ارزش‌های انحرافی نیز برای این گروه‌ها خلق می‌کنند. مثلاً ارزش‌های انقلابی، که بکلی از کیفیت انقلابی تهی است. محور اساسی این گروه بندی‌ها، تلاش برای انکار طبقاتی بودن جامعه و حکومت و تهی کردن جنبش از کیفیت آنست.

پیامدهای اجتماعی چنین برداشتی از جامعه بشری با واقعیت قدرت متمرکز و سازمان داده شده سرمایه و «نبرد طبقاتی از بالا» در تضاد است و لذا در طول زمان قادر نخواهد بود، با تعیین تئوریک دورنمای واقعی نبرد اجتماعی، با سازماندهی نیروهای طبقاتی و به طریق اولی اتخاذ تاکتیک‌های ضروری، به سردرگمی‌های سیاسی پایان بخشد و به اهداف واقع بینانه دست یابد.

۱- یکی از این نمونه‌ها سلسله مقالاتی درباره «گروه‌های فشار» در نشریه "جامعه سالم" شماره ۳۷ (اسفند ۱۳۷۶) است.

۲- «چنین برداشتی می‌کوشد القا کند، که روحانیون، هرچند با یکدیگر اختلاف دارند، ولی هنگامیکه منافعشان بخطر افتد، همه اختلافات را کنار می‌گذارند تا یکصدا و هماهنگ با آن خطر مقابله کنند.»

* رجوع کنید به "جهار مرحله در نبرد تو" و "کهن"